

عناصر فرهنگ و کنش‌های عامیانه در داستان‌نویسان زن معاصر

ملیحه شریلو^{۱*}، عبدالحسین فرزاد^۲

چکیده

یکی از مضامین مهم ادبیات داستانی معاصر، انعکاس فرهنگ مردم است و از آنجا که انسان و زندگی و اندیشه او جزء لاینفک داستان است، پیوستگی فرهنگ مردم با انسان هم به این قالب ادبی راه یافته است. بخشی از این فرهنگ، مثل آداب و رسوم اجتماعی، مذهبی، پزشکی و خرافی است و بخشی دیگر شامل زبان محاوره و گویش‌های محلی، اشعار و ترانه‌ها، ضرب‌المثل‌ها و بازی‌هاست. نویسندگان زن معاصر نویسندگانی هستند که به فرهنگ مردم توجه خاصی داشته‌اند. آثار آن‌ها از سویی عرصه به تصویر کشیدن رابطه انسان‌ها با این فرهنگ است که نشان می‌دهد استفاده بجا یا نابجا از این فرهنگ در پرورش و زندگی انسان‌ها در جامعه داستانی تا حدودی در جامعه واقعی ریشه دارد و از سوی دیگر، آشکار می‌شود که گاهی این مضامین، نقابی است بر اندیشه و نیت پنهانی و درونی نویسنده که به او کمک می‌کند شیوه هنرمندانه‌تر و گاهی پیچیده‌تری در خلق اثر داشته باشد. البته با توجه به جنسیت و بینش نویسنده و زمان و مکان وقوع حادثه، نحوه انعکاس این مضامین گاهی متفاوت یا همانند می‌شود و از این منظر هم قابل بررسی است.

کلیدواژگان

اصطلاحات و امثال، باورها و آداب و رسوم، نویسندگان زن معاصر.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی

۲. استاد پژوهشگاه علوم انسانی

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی

۲. استاد پژوهشگاه علوم انسانی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۵/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۷/۳۰

مقدمه

در علوم اجتماعی، امروزه اهمیت بسیاری برای شناخت فرهنگ و ابعاد وسیع و انسان‌شمولش قائل شده‌اند؛ تا جایی که انسان را حیوانی با فرهنگ می‌دانند؛ انسانی که سالیان متمادی و قرن‌ها تلاش و جست‌وجو کرد تا بتواند اندیشه کند و حاصل این اندیشه را به فرزندان خود بسپارد.

در مغرب‌زمین، از باستانی‌ترین و حتی داستانی‌ترین ادوار تمدن یونان و روم تا قرون جدید، فولکلور الهام‌بخش بسیاری از نویسندگان، شاعران، نمایش‌نامه‌نویسان و پژوهندگان بوده و در یکی-دو قرن اخیر نیز توجه به آن، چنان قوت گرفته است که جمع‌آوری، تدوین، تنظیم و مقایسه این رشته از معارف بشری دوشادوش فلسفه، تاریخ ادب، تاریخ هنر و نظایر این‌ها، کرسی دانشگاه‌ها را به خود اختصاص داده و بحث و تحقیق درباره فرهنگ مردم، رشته‌ای وسیع، دامنه‌دار و مستقل شده است و در قرن حاضر نیز روزه‌روز به اهمیت و منزلت آن افزوده می‌شود [۲، ص ۱۲].

محمدعلی جمال‌زاده (۱۲۷۰-۱۳۷۶) نخستین نویسنده ایرانی است که به کاربرد فرهنگ بومی و عامه در داستان علاقه نشان داد. اما او فرهنگ بومی را به گویش‌ها و اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های محلی منحصر کرده است؛ تا جایی که آثار وی گنجینه‌ای از تعابیر و اصطلاحات عامیانه محسوب می‌شود. بعد از جمال‌زاده، نویسندگانی که با جدیت و دقت بسیار به فرهنگ عامه در معنا و مفهوم کامل آن توجه نشان داد، صادق هدایت (۱۹۰۳-۱۹۵۱) بود. وی معتقد بود فرهنگ عامه نزد مللی یافت می‌شود که دو قشر تحصیل‌کرده و روشن‌فکر با تربیت عالی و قشر بی‌سواد و عامی دارد. این دو قشر با تعامل و زندگی در کنار یکدیگر فرهنگ عامه را تقویت می‌کنند و به آن شکل می‌دهند.

نگارنده پس از مطالعه و بررسی در منابع گوناگون و درنگ در آثار و قالب‌های ادبیات عامه به ده ویژگی منحصر به فرد ادبیات عامه دست یافت که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: سادگی متن و بهره‌گیری از امکانات زبان شکسته و لحن محاوره، دانش عوام و علم توده به اشیا و موجودات، جامعه‌شناسی و اخلاق، هنر، سحر و جادو، امور اقتصادی و مادی عوام، مراسمات گوناگون عرفی و مذهبی. همچنین، این نوع ادبیات واسطه پیوند ادب عامه با ادب رسمی است و باعث چشاندن ذوق ادبیات به عامه توده می‌شود. ترویج خوش‌بینی و مثبت‌نگری و امید، پیوند با تاریخ و ترویج حس اصالت، ایجاد پیوند عاطفی میان نسل‌ها و ایجاد همگرایی میان دین و اساطیر از کارکردهای ادبیات عامیانه است.

هدف این نوشتار بررسی میزان بهره داستان‌های *حنای سوخته* (شهلا پروین‌روح)، *چنار دلبتی* (منصوره شریف‌زاده)، *نازلی* (منیرو روانی‌پور)، *سه کتاب* (زویا پیرزاد)، *سرخ‌تو از من و انگار گفته بودی لیلی* (سپیده شاملو)، از ادبیات عامه و همچنین تحلیل کارکردها یا فواید باورها و عناصر آن است. این آثار که همگی در دو دهه اخیر به نگارش درآمده‌اند، بنا به دلایلی

که در ادامه توضیح داده خواهد شد، با باورها و گونه‌های ادبیات عامه پیوندی نزدیک دارد و در نوشته حاضر، بهره‌های آن از عناصر ادبیات عامه در بیش از ده عنوان نشان داده شده است.

پیشینه تحقیق

علاقه‌مندی پژوهشگران ایرانی در زمینه فرهنگ عامه سبب شده تا شمار آثار و پژوهش‌ها در این زمینه چشمگیر باشد. علاوه بر آثار بزرگی که در منابع استفاده شده است، مقالات فراوانی در همین زمینه نگاشته شده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌شود: مقاله «فرهنگ عامیانه در شعر ناصر خسرو» از دکتر عبدالرضا مدرس‌زاده، «باورهای عامیانه در دیوان خاقانی» از رسول کردی، «بررسی فرهنگ عامه در گرشاسب‌نامه» از سید محمودرضا غیبی. با وجودی که در این زمینه در حوزه ادبیات داستانی معاصر هم پژوهش‌هایی صورت گرفته است - همچون در آثار منیرو روانی‌پور، احمد محمود و سیمین دانشور - تا کنون آثار انتخابی نویسندگان معاصر زن از این منظر بررسی نشده است. مقاله حاضر بخشی از پایان‌نامه دوره دکتری در زمینه فرهنگ عامه است.

ضرورت و اهمیت تحقیق

چنانچه فرهنگ را بخشی از سرمایه یک ملت به حساب آوریم، مطالعات فرهنگی به‌منزله رشته‌ای از دانش بشری الزامی است. ورود تدریجی فرهنگ سرمایه‌داری غرب بر زندگی مردم در جوامع کنونی به‌صورتی که در رسانه‌های جمعی ارائه می‌شود و تلاش برای یک‌دست کردن فرهنگ جهانی، ضرورت شناخت و مطالعات فرهنگ بومی ملت‌ها را پررنگ می‌کند. از آنجا که ادبیات معاصر ما، به‌ویژه در بخش رمان و داستان کوتاه (که برگرفته از زندگی روزانه مردم است)، بیشتر تحت‌تأثیر ادبیات جهانی است، مطالعه و بررسی حضور فرهنگ عامه در این آثار می‌تواند مفید باشد و به نوعی نشان‌دهنده این واقعیت است که داستان‌نویسان ما نشانه‌های بومی فرهنگ خود را تا چه اندازه به یاد دارند و در آثار خود آن‌ها را به کار برده و سعی کرده‌اند آن را حفظ کنند؛ به‌خصوص که این بررسی خاص بانوان نویسنده باشد.

ابعاد فرهنگ عامیانه در داستان‌ها

با توجه با گستردگی عناصر فرهنگ مردم و انعکاس بسیاری از این عناصر در داستان‌ها، بررسی همه این شاخص‌ها در فضای محدود این مقاله ممکن نیست. بنابراین، در این مقاله، شش اثر از پنج نویسنده انتخاب شده است. سپس آیین‌ها، مراسم، آداب و رسوم و خرافات در عنوان باورهای عامه و کنش‌های عامه و سپس بررسی زبان ادبیات عامه، اصطلاحات و واژگان محاوره،

اصطلاحات محلی و بومی، ضرب‌المثل‌ها، افسانه‌پردازی و قصه‌سرایی، ذیل عنوان ادبیات عامیانه، استخراج، بررسی و تحلیل شده است.

باورهای عامه

آیین‌ها و آداب و رسوم

الف) مراسم ازدواج

هانری ماسه دربارهٔ مراسم عقد و عروسی ایرانی در کتاب *معتقدات و آداب ایرانی* به تفصیل سخن می‌گوید:

عقد و مراسم عقد پرشکوه‌ترین مراسم پیش از عروسی است. برای این کار تهیه وسیله پذیرایی همگی با داماد است، ولی مراسم آن در خانهٔ عروس صورت می‌گیرد. معمولاً برای عقد وسایل و لوازم و خوراکی‌ها و شیرینی و میوه با توجه به تعداد مهمانان و نحوهٔ پذیرایی فراهم می‌شود... سفرهٔ عقد در یکی از اتاق‌های عروس گسترده می‌شود... سفرهٔ سفیدی را رو به قبله پهن می‌کنند و در یک گوشهٔ آن آیینة بخت راه، که از سوی شوهر فرستاده شده است، قرار می‌دهند و دوتا شمعدانی در دو طرف آن می‌گذارند و یک شمع به نام شوهر و یک شمع به نام زن روشن می‌کنند [۲۹، ص ۳۴].

دختر مثل میوه می‌ماند. تا رسید باید چیدش. اگر خیلی به درخت بماند، می‌ترشد [۲۴، ص ۱۴۲].

هلهلهٔ زیادی به همراه صدای سرنا و دهل از دور به گوش می‌رسید. جمعیت زیادی از سر باغ پیدا شدند... عروس را دید؛ سوار بر اسبی سفید. جلوش دو جوان با چوب‌هایی در دست می‌رقصیدند. عروس لباس قرمز به تن داشت و تور سبز و طلایی روی سرش انداخته بودند... مرغی بزرگ و سفید را در بغل گرفته بود... داماد از شیب بالا آمد. پیراهن سفید پوشیده بود و به کمرش شال سبزی داشت [۲۴، ص ۱۸۱].

- سفرهٔ عقد

آن سوزنی ترمه را بیاور بیرون... برای سفرهٔ عقد [۲۴، ص ۱۰۰] وقتی با لباس سفید کنار محمود نشستیم و گل‌های مریم سفره عقد را نگاه می‌کردم [۲۳، ص ۱۰۱].

- خواستگاری

علی که به خواستگاری ام آمد [۷، ص ۵۳]، روشنگر مهمان داریم. جای بیار [۶، ص ۴۷].

- شیرینی‌خوران

روز شیرینی‌خوران، سیمین چمدان‌های پر از ملافه و روتختی... را به مجید نشان داد [۷، ص ۱۲۶].

- جهیزیه

وقتی که یاسمن خواست ازدواج کند، با این پول جهیزیهٔ آبرومندی تهیه کنیم [۶، ص ۵۳].

خانه جهیزش بود [۶، ص ۱۹۶]. مادر گفته خاله بیاید تا با تو قرار بگذارد بروید خرید جهیزیه [۱۳۷، ص ۲۴].

- حنابندان

می‌خواهم حنا را ببندم... تو چای حنا خیس کن که موهایم حساسی قرمز شود [۶، ص ۴۴].

- بندآنداختن

اول موهایم را حنا بگذار، تا بند بیندازی، رنگ گرفته [۶، ص ۴۴]. عروس را برده‌اند علی شاه عوض... آنجا یک مشاطه هست اسمی... [۱۷۵، ص ۲۴].

- پاگشا

سال دوم ازدواج با پاگشاها شروع شد [۲۴، ص ۱۹۷].

- ناف بریدن

از لحظه بریدن نافم... شانزده سال بیشتر نامزد بودیم [۶، ص ۴۴]. اسم خودم را رویش می‌گذارم... پایم نشست تا بزرگ شدم... [۶، ص ۴۵].

(ب) مراسم زایمان

زایمان چهار ستون بدن را از هم باز می‌کند. باید جا بیفتد، گرم بماند تا خوب شود. تا یک ماه نگذاشتم که ایستاده یک استکان آب بخورد. اگر همه می‌نشستم و یک پایش بر زانو می‌گرفتم. شکمش را می‌بستم و شیرش می‌دوشیدم [۶، ص ۱۳]. حمام زایمان که رفتم، موهایم را حنا بستم [۶، ص ۴۷].

- آب چله

برای مشت و مال و سر ریختن آب چله، خودم خدمت می‌رسم [۶، ص ۱۲]. تازه آب چله دخترم که آبله گرفت رو سرم ریخته بودم که... [۶، ص ۱۷۷].

- سیسمونی دادن

سیمونی بردیا نقص نداشت. دوازده زیرپیراهنی، دوازده شلوار کوچولو، دوازده پیشبند که با بندینک‌های آبی بسته می‌شد و رویشان خرگوش و موش و کیوتر و چند جانور دیگر دست‌دوزی شده بود. مادر خانم ف در تهیه سیسمونی سنگ تمام گذاشته بود [۷، ص ۵۲]. چه سیسمونی مفصلی هم تهیه می‌بینه. وسایل اتاق خواب و لباس و پتو و خلاصه همه‌چی رو آبی خریده. دخترش سونوگرافی کرده گفتند بچه پسره [۷، ص ۹۱].

(ج) مراسم مهمانداری

میز ناهارخوری بزرگی با خراطی‌های زیبای دورش، کنار دیوار در طرف چپ بود. میز را تا نیمه پر کرده بودند از ظرف‌های پُر از هلو و گلابی، گیلای، گیلای و آلبالو... صوفی با خودش گفت این همه میوه برای یک ایل هم زیاد است... [۲۴، ص ۴۲]. آخ ماری، خسته شدی، اصلاً حواسم به تو نیست، ما این جور مهمان‌نوازی نمی‌کنیم [۱۶، ص ۵۰].

سفره شاهانه‌ای که روی میز پهن شده بود فقط برای تو نبود. آن‌ها همیشه عادت داشتند

از مهمانان خودشان این‌جوری پذیرایی کنند [۱۶، ص ۵۲]. خُب درست شد، این لیوان بزرگ‌تر مال تو، بخور ببین چقدر خوشمزه است... [۱۶، ص ۵۳]. آنچه را که می‌خواستی سفارش داده، زنگ زده صبح سحر بهترین‌ها را برایش بیاورند. پرتقال‌های درشت، سیب‌های سرخ، نارنگی‌های خوش‌طعم، خیارهای ترد و سبزه، از صبح قرمه‌سبزی‌اش را روی شعله کم بار گذاشته... [۱۶، ص ۶۵].

د) مراسم مرگ

مراسم سوگواری از مراسمی است که در حوزه فرهنگ یک جامعه قرار می‌گیرد و جزء آداب و رسومی است که همه جوامع با ادیان و فرهنگ‌های گوناگون به آن توجه دارند. در ایران نیز، این مراسم همواره در طول تاریخ به مناسبت‌های مختلف تا به امروز با اهمیت خاصی انجام می‌شده است. مسئله‌ای که در مراسم سوگواری مورد توجه است، علاوه بر آداب و آیین‌های خاصی که برای آن انجام می‌شود، روزهای سوگواری است.

چهل روز پیش بود که آقا گفت غسل لازم نیست. رعنا خانم بزرگ را غسل و کفن می‌کند [۶، ص ۲۲]. جنازه را کنار خزینه کاشی دراز کردند و... کافور و سدر و چلوار را که گذاشتند و خلوت کردند، شروع کردم [۶، ص ۲۲]. عدس‌پلو و مرغ شب سومشه... [۶، ص ۱۰۹]. یک روز، نرگس حمامی را که توی حیاط بود به آن‌ها نشان داد؛ بزرگ بود و نیمه‌تاریک و حوضچه‌ای در وسط داشت. وقتی مادر بزرگ مرد، او را همین‌جا شستند [۲۴، ص ۱۹۵]. نیم ساعت بعد، لیلا سراپا سیاه پوشیده است. در آشپزخانه ایستاده و به سرور می‌گوید: «نمی‌خواد هیچی درست کنی. فقط چای و میوه... خرما و حلوا را هم از بیرون می‌آرن.» «آخه خانوم باید بوی حلوا توی خونه بپیچه» [۲۲، ص ۲۱۴]. «باید برم سر خاک مامان هما وتایه، فکر کنم دلم خیلی برای اون‌ها تنگ شده» [۲۲، ص ۱۷۰]. تا چهل روز در خانه میلاد ماندند و بعد پدر شیوا به سر کارش رفت و مادرش آرام آرام شب‌ها در خانه خودش خوابید [۲۲، ص ۵۹]. شب هفت و چهلم مادر بزرگ که گذشت [۷، ص ۱۴۱]. وقتی مردم، حلوا را تو باید بپزی [۷، ص ۱۰۷]. اولین جمعه بعد از چهلم پدر که حسن آفتاب‌زده بیدار شد [۷، ص ۱۷۵]. نه فقط در مراسم هفت و چهلم شازده که در همه این عصرهای تنهایی [۷، ص ۲۰۷].

- فاتحه‌خوانی

یکی- دو نفری برای فاتحه‌خوانی سفارش می‌کردند [۶، ص ۱۰۳] می‌نشستند و در می‌زدند. راستکی در می‌زدند، با انگشت یا با ریگ و بعد برایش فاتحه می‌فرستادند [۶، ص ۱۰۴]. می‌خواهم یک شب جمعه یک یاسین برای امواتم بخوانم... [۲۴، ص ۹۳]. هنوز آفتاب هست. بگذارید هُرم هوا بشکند [۲۴، ص ۱۷۷].

- خیرات

دختر از خیابان درخت‌کاری به قطعه شلوغی پیچید. از سینی پسری که پیراهن سیاه پوشیده بود یک سیب و یک خیار برداشت. کمی بالاتر زنی لقمه‌ای نان و حلوا به دستش داد [۲۴، ص ۱۰۴]. شب جمعه اموات منتظر خیرات‌اند [۲۴، ص ۲۳۹].

- نماز میت

بعضی‌ها همراه آقا شیخ عیسی پیش‌نماز لب‌هایشان می‌جنبید... گوشه‌ی در تابوت را زده بودند کنار تا مُرده خوب نمازش را بشنود... [۶، ص ۱۰۲]

- تعطیلی کسب‌وکار

وارد بازار چه شد. ناگهان صلواتی دسته‌جمعی شنید... پشت سرش جمعیت زیادی جلو می‌آمد... جمعیت صلوات‌گویان در حرکت بود... خدایا مرز مرد خوبی بود. صوفی پرسید: مگر کسی مُرده؟ صاحب‌مغازه عطاری سر نبش، چند وقت پیش سگته کرده بود. حالا می‌خواهند چراغ مغازه‌اش را روشن کنند و رویش را برگرداند: مگر پسرش را ندیده‌اید؟ ماشاءالله شده عین پدرش [۲۴، ص ۱۹۳].

(۵) مراسم نوروز

- چهارشنبه‌سوری

اینجا تهران است. سه‌شنبه آخر سال است و هوا بوی دود می‌دهد... پایین‌تر از محوطه برج میلاد آتشی بزرگ زبانه می‌کشد و جمعیتی از جوان‌ها دور آن جمع شده‌اند [۲۲، ص ۱-۲]. به چنین روزی مانند بود روزی که سیاوش از روی آتش گذشت [۲۲، ص ۳].

- آجیل چهارشنبه‌سوری

پسری روی تخت می‌میرد و خواهرش آجیل چهارشنبه‌سوری تعارف می‌کند [۲۲، ص ۳].

- سفره هفت‌سین

نگار می‌خواهد سفره هفت‌سین بچیند... به لیوان‌های سرخ پایه‌بلند نگاه می‌کند. می‌شمرد؛ چهار تا مانده. یکی برای سماق، یکی برای سکه، یکی برای سرکه، یکی برای... [۲۲، ص ۵].

- مراسم تحویل سال و عیدی‌دادن

ناسلامتی عید شده و او موقع تحویل سال خانه خودشان بوده... بهروز را بوسیده و ده تا اسکناس هزارتومانی بهش داده بود [۲۲، ص ۲۱]. می‌گویند آدم باید موقع سال تحویل آرزو کند تا برآورده شود [۲۲، ص ۳۷].

- خانه‌تکانی

خونه‌تکونی عید رسمه. رسم خیلی خوبی هم هست. لحظه تحویل سال فکر اینکه همه‌چی تمیزه، حس خوبی به آدم می‌ده [۷، ص ۱۳۵].

- روز سیزده‌به‌در

باران نم‌نم می‌بارد. هوا تمیز است. مردم در خیابان‌ها و پارک‌ها راه می‌روند... رادیو پیام از روز طبیعت سخن می‌گوید... [۷، ص ۱۳۳].

خرافه

خرافه یا خرافات معادل کلمه انگلیسی superstition و کلمه‌ای عربی است که ریشه آن خرف به معنی چیدن میوه است. شاید خریف در زبان عربی، که در معنای پاییز است، به مناسبت رسیدن میوه‌ها باشد [۵، ص ۳۴].

در برهان قاطع آمده است خرافه عبارت است از: سخنان پریشان و نامربوط. علامه دهخدا در یادداشت‌های خود آن را موهومات، انیاب اغوال و حدیث دروغ تعریف کرده است. فرهنگ آکسفورد نیز خرافه را هر نوع عقیده نامعقول و بی‌اساس تعریف کرده است. خرافه‌پرستی نیز عبارت است از: پیروی از عقاید باطل و بی‌اساس که با درجه فرهنگ و دانش جامعه‌ای که فرد خرافی متعلق به آن است هیچ تناسبی نداشته باشد.

به نقل از کتب لغت و دانش میتولوژی و برخی متون دینی، «خرافات عبارت است از اعتقادات بی‌اساس که با عقل و منطق و علم و واقعیت سازگاری نداشته باشد؛ مثل اعتقاد به نحس بودن سیزده، فال نیک و بد، شوم بودن چهارشنبه برای سفر، جن‌گیری، آیین‌بینی، آل، بختک، اعتقاد به شانس و...» [۳۲، ص ۲۱].

براین اساس، خرافه باید از نظر زمانی به دوران بسیار کهن وابسته باشد. خرافه تا حد زیادی تابع محیط جغرافیایی یا اقلیمی مناطق زیست انسانی است و پیدایش آن نیز ناشی از کیفیت بینش آدمی نسبت به مسائل حیات و رویدادهای متنوع آن‌هاست. در برخی از متون، انواعی برای خرافه در نظر گرفته شده که عمده‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: «خرافه‌های تلقینی، تدافعی، فرافکنانه، ذوقی، تسکینی، تسخیری و خرافه‌های بدلی» [۲۶، ص ۱۷]. امروزه، مفهوم خرافه در جامعه در کل منفی است و در بحث آسیب‌های اجتماعی و عوامل بازدارنده رشد و ترقی جامعه از آن سخن به میان می‌آید. موضوع خرافه در حنای سوخته بسامد بالایی دارد و طرح آن از سوی نویسنده جای بررسی و تأمل دارد.

خرافه تلقینی: منظور از آن خرافه‌های فردی است که افراد برای خود ساخته و به خود تلقین کرده‌اند.

کنار پنجره یک تنه درخت و درونش جفدی با یک چشم بسته بود... صوفی گفت: «می‌گویند بدشگون است...» [۲۵، ص ۳۴]. اگر آن جغد را نمی‌گرفتید، این همه بدبختی... آخر از قدیم و ندیم گفته‌اند آمدن جغد به خانه شوم است؛ حالا چه زنده چه مرده... [۲۵، ص ۶۹]. نکند حالش بد باشد بگویند عروس بدقدم است [۲۴، ص ۹۸]. غروب‌ی یک مرغ حق می‌نالید... گفتم مشدی برو کیشش کن... [۲۵، ص ۱۷۵].

یا ساعت سعد و نحس مشخص کردن:

به حساب خودشان ساعت خوب کرده بودند، افتاده بود به چهارشنبه. مولودی، چیزی هم انگار بود [۷، ص ۴۳]. بچه‌ها چهارشنبه‌ها نحس می‌شوند. بیشتر زمین می‌خورند، تب می‌کنند، آزار می‌بینند... [۷، ص ۴۶].

خرافهٔ فرافکنانه: در این نوع خرافه، پذیرنده در پی مقصر ساختگی است.

بند نازک چرمی قهوه‌ای‌رنگی را دور گردنش می‌دید... یعنی مهندس هم به چشم‌زخم و این جور چیزها اعتقاد دارد [۲۵، ص ۱۰۷].

یا اعتقاد به اینکه افرادی بخت دختران را می‌بندند.

همه‌اش توی این فکر نکند این نصرت‌الملوک بخت تو را بسته باشد. گرچه دست این خانم سادات خوب است و تا حالا هزار تا دختر را فرستاده خونهٔ بخت [۲۵، ص ۶۹]. خدا لعنت کند این نصرت‌الملوک را که بخت تو را بسته [۲۵، ص ۹۶].

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، اشخاص داستان، که به نوعی نمود انسان‌های واقعی‌اند، یک مقصر ساختگی در ذهن فرض می‌کنند و برای دفع آن کنش‌هایی مثل اسفند دود کردن، تخم‌مرغ شکستن و نذر و نیاز کردن انجام می‌دهند که انعکاس دقیق باورهای عامه است. گاهی این کنش‌ها - که برای دفع خرافه انجام می‌شود، مانند همین نذر و نیاز کردن - با عقاید اسلامی پیوند هم خورده است.

در همین داستان، برای بازکردن بخت به یک‌سری کارها متوسل می‌شوند.

فردا جمعه است. یک تکه چلوار دادم بهش. گفتم یک نیم‌تنه ببرد و سورهٔ یاسین را با زعفران و گلاب بنویسد رویش. خیلی مجرب است [۲۵، ص ۶۹] ماه‌سلطان جامی برنجی را به طرفش گرفت: این جام را خانم سادات آورده و گفته باید صلوة ظهر بروی حمام و چهل بار با آن آب روی سرت بریزی تا... یه جام کوچک و چهل کلید وسطش. نگاه کرد... مادر جان این قفل باید باز شود آخر... [۲۵، ص ۹۵].

خرافهٔ ذوقی: همان‌گونه که از اسم آن پیداست، از ذوق افراد نشئت می‌گیرد. این خرافه‌ها بیشتر تناسب‌های شاعرانه یا خیال‌پردازانه و به‌ظاهر حکمی دارند. در داستان *حنای سوخته* به مراسمی اشاره می‌شود که برای بارور کردن نخل انجام می‌دهند.

یادت نیست همین پارسال بر اولش را داد. تور بر سرش انداختیم و عروسش کردیم. از خانهٔ همسایه برایش بر نر آوردیم و روی کاکلش پاشیدیم. چقدر سکه و نقل و نبات سرش ریختیم. مطرب آوردیم؟ [۷، ص ۵۲].

داماد با کاردی تیز سر مرغ را برید. جانور بال‌بال می‌زد و خون پرهای سفیدش را سرخ می‌کرد... می‌دانست که وقتی داماد از حمام بیرون آمده، جلوش خروسی دیگر سر بریده‌اند که بعداً به نشانهٔ خوشبختی سر مرغ و خروس را به هم می‌بندند و با طلسمی برنجی که روی آن عکس زن و مردی رودررو حک شده، جلو کلبه‌شان چال می‌کنند [۲۵، ص ۱۸۲].

شاید با توجه به این نمونه‌ها، این نوع خرافه در اصل هیچ پایه و اساس علمی نداشته باشد؛ اما با محیط زندگی افراد و نوع افکارشان تناسب دارد. همچنین، امیدواری‌ای که در آن‌ها دیده می‌شود.

- **خرافهٔ تسخیری:** مانند اعتقاد به اشباح، جن، دیو و پری، بختک، آل، همزاد و برخی بیماری‌ها که تصور تسلا و تسخیر آن‌ها بازدارنده برخی رفتارهاست...

ولی تاریک بود و نفهمید جن‌ها او را بردند یا پری‌ها؟... [۷، ص ۶۳] این قدر بهش گفتم شب

تو آینه نگاه نکن، موهای شونهات رو تو دست و پا نریز. حتی یه بار مهین خانوم، اوسای حموم، سر گود بهش گفت، گفت این قدر تو حموم پشت سر این و آن شکلک درنیار. گفت حموم پر از جنه، اگه به نظر بیای یا باهات لج بیفتن، دیگه واویلا... جن‌ها از چیزی که خوششون بیاد دست و پا دار نیستن، از چیزی هم که بدشون می‌آد شکلکه... خب حالا اینم آخر و عاقبتمون [۷]، ص ۲۰۴. چرا نمی‌گی خونه‌ام نفرین شده، چرا نمی‌گی خونه‌ام جن داره... بگو کُفرات ورم داشته [۷]، ص ۲۰۶.

یا اعتقاد به داشتن همزاد:

آینه را گذاشته بودند جلویم. به خودم نگاه می‌کردم. پاک عوض شده بودم و یک‌مرتبه در آینه [۷]، ص ۴۳] اگر او را پیدا نکردم، گریبان همزادش را می‌گیرم و او را کنار خود می‌نشانم [۱۷]، ص ۳۹].

ورق سوم تصویر دو مرد چنان شبیه به هم انگار که روبه‌روی آینه ایستاده‌اند. کدام یک تصویر دیگری است؟ [۱۷]، ص ۶۶]

و همین‌طور در صفحه‌های ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۹ *حنای سوخته*.

کفتمان گفت چه‌کارش دارید با همزادش بازی می‌کند [۷]، ص ۵۱].

و برای رهایی از همزاد:

گفتند نمک‌گیرشان کن تا حق اذیت نداشته باشند. شاهدانه و گندم آبلیمو و نمک می‌زدم و بو می‌دادم، شور، شور... بخورک و بنه درست می‌کردم و در ظرف‌های قشنگ‌قشنگ می‌ریختم... [۷]، ص ۵۱].

- **خرافه بدلی:** خرافه‌ای است که جایگزین اعتقادات دینی می‌شود و در ذهن‌ها می‌نشیند. برخی این خرافه را خطرناک‌ترین نوع دانسته‌اند، زیرا یک باور غلط با پشتوانه مذهبی انجام می‌شود. مانند داستان *چنار دالبتی* که درخت چنار مقدس می‌شود و به آن توسل می‌کنند:

این چنار دالبتی است. مردم خیلی به آن اعتقاد دارند. می‌گویند مراد می‌دهد [۲۵]، ص ۱۱]. سال‌ها قبل... زلزله آمده بود اینجا. می‌گفتند قلعه دالبتی داشته فرو می‌ریخته... مردم دست به دعا برداشته بودند... ما که نبودیم، قابله بچه‌ها می‌گویند با دوتا چشم خودش دیده که نوری نشسته وسط چنار... از همان وقت هم اسمش شده چنار دالبتی [۲۵]، ص ۱۷۰]. در کیف کوچک را باز کرد و شیء کوچکی را بیرون کشید و به طرف صوفی گرفت. مهره کوچک سفیدی بود با نقشی از مینیاتوری وسط آن... انگار وسطش یک درخت است؛ مثل چنار... به آن می‌گویند عقیق شجری [۲۵]، ص ۱۸۹].

کنش‌های عامه

بی‌گمان، رفتار آدمی باز نمود اندیشه، تفکر و باور اوست. در این میان، رفتارهایی که مبنای تفکر و باور در آن‌ها قوی‌تر باشد، رفته‌رفته به سنت و فرهنگ تبدیل می‌شوند و تشخیص می‌یابند و

بسامد هر کنش در جامعه، آن را به رسمی معمول تبدیل می‌کند؛ رسم‌هایی که یا از مذهب، دین، اساطیر و غرایز انسانی سرچشمه می‌گیرند یا به وسیلهٔ این عناصر مشروعیت می‌یابند. بی‌شک، آثار ادبی توده‌گرا از این کنش‌ها بیشتر سود می‌برند و آن‌ها را باز می‌تابانند.

- نذر کردن و نذری دادن

حلوا نذر کردم که از حمام پسر زابیدنم که برگشتم، سه تا جُلت خرما را حلوا کنم [۷]، ص ۴۸]. مامان نذر کرده از عمه جان جدا بشوند، یک مولودی دیگر بگیرد [۲۵، ص ۳۹]. تو هم نذر کن زودتر سر و سامان بگیری و یک مولودی راه بیندازی [۲۵، ص ۴۷]. من یک اعتقادی به ابوالفضل دارم که نگوا مُراد آدم را زود می‌دهد. تو هم خواهر نذری کن که این دختره صوفی را بفرستی خانهٔ بخت، یک سفره بیندازی [۲۵، ص ۱۴۰]. یک بسته شمع نذر امامزاده صالح کرده‌ام که قبول شوی [۲۵، ص ۱۴۷]. چند سال به انتظار گذشت و سفره‌انداختن‌های بسیار و نذر و نیاز [۸، ص ۱۹۷]. خرمالوها را برد امامزاده صالح. جز این یک بار که نذر داشت، پا از خانه بیرون نگذاشته بود [۸، ص ۲۰۵].

- اسپندساختن و شمع روشن کردن

فردا صبح زود می‌روم امامزاده قاسم، یک شمع روشن می‌کنم [۲۵، ص ۵۴].

- آیه‌خواندن و دمیدن

کاش یکی از آن وردهایی را که زن‌دایی بلد بود، می‌دانست. خودش می‌گفت یک بار با همین وردها دایی‌جان را از آلمان به تهران کشانده بود [۲۵، ص ۷۱].

- سوزاندن لباس

هرچند روز یک بار وامی دارد چند دست از رخت‌هایش را ببریم ته باغچه آتش بزیم. می‌گوید بوی تن آدمیزاد گرفته؛ بوی گناه [۲۵، ص ۲۳۳].

- مولودی خوانی

تازه عروسی قریش هم هست. این عروسی قریش دیگر چیست... زنان قریش می‌خواستند دختر پیامبر را خجالت دهند... [۲۵، ص ۳۹]. زن خپله‌ای با شلوار پرچین قرمز و شلیتهٔ عنابی که دورتادورش تشکک نوشابه آویزان بود، رقص کنان وارد شد. زن‌ها همگی دست می‌زدند و صدای کوبیدن بر تشک لحظه‌به‌لحظه بلندتر می‌شد... روبه‌رویش پردهٔ قیام مختار بود. خولی با سر تاس و سبیل کلفت توی دیگری که زیرش چند خط ضخیم کج و معوج سیاه، که مثلاً هیزم بودند، و چند خط نارنجی، که مثلاً آتش بود، نشان می‌داد... زن بلندبالا و لاغری با پیراهن سرخابی برآق وارد شد. جمعیت کِل کشید. خاله گفت: این هم عروس قریش... عروس قریش وسط مجلس نشسته بود و مشاطه با طناب تظاهر می‌کرد که صورتش را دارد بند می‌اندازد... مشاطه هیزم نیم‌سوز را به چشم‌ها و ابروهای عروس کشید و روبه زن‌های آن‌طرف تکان داد... [۲۵، ص ۴۶]. تو هم نذر کن زودتر سر و سامان بگیری و یک مولودی راه بیندازی [۲۵، ص ۴۷].

- دخیل بستن

شما هم اگر حاجت می‌خواهی و قصد شب ماندن داری، باید می‌آوردی و دخیل می‌بستی. طناب من قرمزه، اون پایین، پایین ضریح، همان قرمز پلاستیکی... ساعت سه و چهار بعدازظهر

که هنوز خلوت است می‌آیم و دخیلم را می‌بندم... [۷، ص ۱۴۳]. یک قفل هم بگیر ببند به ضریح و نیت کن تا زندانیات آزاد نشده، باز نکنی. همه قفل سبز می‌بندند من قرمز خریدم که نشون باشه. برای خاطر جمعی یک تریشه از لباسم را هم گره زدم به حلقه‌اش و بستم به ضریح [۷، ص ۱۴۴]. دخیل را که بستنی، دیگر نمی‌توانی جُم بخوری تا صبح [۷، ص ۱۴۴]. به کنار چنار دالبتی رسید. زنی تریشی سبزرنگی را به شاخه‌ای گره می‌زد [۲۵، ص ۱۵۹]. آن دخیل هم مرهمی است که مردم عمری روی زخم‌هایشان گذاشته‌اند [۲۵، ص ۱۷۱]. ای چنار، دخیل بسته توام، درمانده و ذلیلیم، تا حاجتم را روا نکنی، دست از تو بر نمی‌دارم [۲۵، ص ۱۷۹].

برخی کنش‌های مذهبی

برخی از اعتقادات مذهبی همچون زیارت، شفاگرفتن، دخیل‌بستن و... از عقایدی است که بین بسیاری از افراد مذهبی و حتی افرادی که اعتقادات مذهبی محکمی ندارند رایج است. این عقاید در فطرت آدمی ریشه دارد، زیرا هر فردی در ذات خود، هنگام مشکلات و بلاها، نیازمند تمسک جستن به نیرو، فرد، باور و اعتقادی مافوق بشری است. دین و مذهب سیستمی از تفکرات، احساسات و اعمالی است که گروهی از مردم آن را به‌طور مشترک دارند. این سیستم مجموعه‌ای از قوانین رفتاری را در اختیار انسان‌ها قرار می‌دهد که با آن می‌توانند نتایج اجتماعی و شخصی اعمال خود را قضاوت کنند. همچنین، معیاری را برای پیوند افراد به جهان و جامعه‌شناسان ارائه می‌دهد.

- رد کردن از زیر قرآن

ماه‌سلطان صوفی را سه بار از زیر قرآن رد کرد [۲۵، ص ۱۴۶].

- دعاخواندن

اگر مریض داری، ختم عمن یجیب بگیر و ان یکاد هم خوب است. اگر هم زندانی داری، یک دعای خوب توی مفاتیح بدم که فقط مخصوص همین است... یک خانم نورانی همین دعایی را که می‌گویم یادم داد و گفت و خمه بردار که هفت شب دوشنبه بیایی و هفتاد بار بخوانی... [۷، ص ۱۴۴]

اگر مفاتیح را بیاوری و ورق بزنی، حتماً جواب مشکلات را پیدا می‌کنی. نمونه‌اش را برات بگویم یک دعا برای رفع بدهکاری و گشایش رزق و روزی دارد که فقط دو صفحه شرح روایت دارد. اگر پشت‌بندش ذکر یا رزاق بگیری، دیگر چه بهتر [۷، ص ۱۴۵].

- دسته‌ عزاداری و سینه‌زنی

دسته‌ها که رد می‌شد، مهتابی و طبق‌ها را که می‌کشیدند و نوحه‌ها که خیابان را بر سر می‌گذاشت... میله پارچه پیچیده بیرق را در جایی فلزی، استکانی انگار که روی کمر بند پهن و چرمین گل میخ‌دارش وصل بود و آن را روی شال کمرش می‌بست، جا می‌داد [۷، ص ۳۳]. صدای سنج و نوحه‌خوانی دور و نزدیک می‌شود و موج برمی‌دارد. کوچه پس‌کوچه‌های تنگ پر است از هجوم آدم‌هایی که از چند خیابان آن طرف‌تر پیاده به کوچه‌های باریک پیچ‌پیچ زده‌اند تا از در محوطه حرم سر درآوردند و دسته‌های عزاداری و سینه‌زنی را بهتر تماشا کنند [۷، ص ۱۹۷].

- زیارت

برای زیارت دیر است. دیگر مشکل دست به ضریح برسد [۷، ص ۱۴۳]. خوب که شدی می‌برمت سوریه زیارت [۷، ص ۲۲۱]. دریغ از یک شاه‌العظیم که باهم برویم [۷، ص ۲۲۱]. وقتی دستم به ضریح برسد، اول برای تو دعا می‌کنم که سفیدبخت شوی... [۷، ص ۲۲۲]. ضریح ایستاده بود آن وسط. مردم همه ضریح را نگاه می‌کردند... انگار هیچ آرزویی ندارند جز اینکه ضریح را بگیرند... ضریح شده بود خود آرزو [۲۴، ص ۱۰]. زن‌ها چادرهاشان را بسته‌اند دور کمر. آرنج‌هاشان را می‌گذارند روی سینه پشت سری و خودشان را می‌کشند جلو [۲۴، ص ۱۳]. برین مشهد، برکت می‌ده به زندگی [۲۴، ص ۱۰۱]. آقا طلبیده. باید برم پابوس [۸، ص ۲۱۸].

- شفاگرفتن

بعد دست به دامن ائمه اطهار شدم... یک روز گفتند برم قدمگاه، آب، باد... گوشه طاقچه کاهگلی‌اش یک ننوی لته‌ای کوچک بستم و عروسک ریزه قنطاق کرده را تویش خواباندم و تکان دادم و با سوز دل نیت کردم، بعد رفتم سرغ نقب تا نوبتم شد... [۷، ص ۱۴۶].

- روضه‌خوانی و واقعه کربلا

از ملا محمود که چهارشنبه‌های آخر ماه ساعتی به خانه می‌آمد و روضه‌ای می‌خواند [۷، ص ۳۴]. دست قطع شده حضرت عباس است که آب را می‌برده تا تقسیم کند [۷، ص ۳۴]. بعدش هم می‌رم زیارت، پول می‌دم برام روضه حضرت زینب بخون... [۷، ص ۱۸۱]. تا وقتی مادر بزرگ زنده بود، هر چهاردهم ماه برای روضه می‌آمد و پشت سماور می‌نشست [۲۵، ص ۲۱۸].

برخی باورهای پزشکی عامیانه

اندیشه‌ها و آداب و رسوم پزشکی، هرچند که در روزگار خود جنبه علمی داشته است، امروزه در سایه پیشرفت دانش، نادرستی برخی از آن‌ها به اثبات رسیده و به شکل باورهای خرافی درآمده است و در زمره پزشکی عامیانه شمرده می‌شوند. بسیاری از این باورها مورد توجه داستان‌نویسان واقع شده است. البته برخی از باورهای گذشتگان در زمینه پزشکی با گذشت زمان و پیشرفت علم به اثبات رسید. این بخش از باورها در زمره طب سنتی قرار می‌گیرند که با وجود گذشت زمان هنوز هم طرفداران بسیاری دارد.

- درمان تب

در آب شاتره حنا خیس کردم و تازه به تازه بر تنش کشیدم، تا آنجا که پوستش دیگر رنگ بخار نبود. شده بود عین رطب. بادش زدم و برگ‌های شاتره را به پیشانی‌اش چسباندم [۷، ص ۱۶].

- برای پسر دار شدن

از فردایش راه افتادم. هرچه حکیم و عطار بود رفتم. آن قدر گرمی به خوردم دادند تا کهپیر زدم [۷، ص ۴۸].

- **درمان دست درد**

باز نرفتی دکتر؟ و به حلقه آبی دور میج ماهسلطان خیره شد... با اینکه خال کوبیده‌ام، دردش روزبه‌روز بیشتر می‌شود... اگر مومیایی داشتم، با روغن مخلوط می‌کردم و می‌مالیدم حکماً خوب می‌شد [۲۵، ص ۷۰].

- **درمان تنگی نفس**

یک خشت روی عسلی بود که چهار شمع در چهار گوشه‌اش می‌سوخت... ماهسلطان گفت می‌خواستم مریضی از تن خانم به در برود [۲۵، ص ۸۷].

- **درمان ترس**

بیا به کم نمک به سفت بزن. صبح اول صبحی زهره همه را آب کرد [۲۵، ص ۱۱۹]. ماهسلطان برایش شربت به‌لیمو درست کرد و انگشتر طلا توی آب انداخت و به همه از آن آب چشانند: اول صبحی زهره‌مان آب شد [۲۵، ص ۲۴۳]. زن را می‌بینم که درازبه‌دراز خوابیده و صورتش از درد به هم کشیده و زن میان‌سالی از استکانی که در دست دارد با قاشق چیزی به دهانش می‌ریزد. توی استکان انگشتری طلایی با نگین فیروزه با حرکات قاشق جابه‌جا می‌شود و همراه آن یک تکه نخ کلفت از نبات باقی مانده. می‌گوید: بخور ننه جون تا دلت جا بیاد [۲۵، ص ۱۹۸].

- **درمان نازایی**

هزار بلا به سرم آوردند. هر کاری گفتند کردم. یک دنیا ختمی خبازی دود دادم. دسته هاون کوبیدم... [۲۵، ص ۲۰۰].

- **درمان صفرا: صفرا، ذغال اخته**

- **خاکشیر**

ماهسلطان داشت برای خودش خاکشیر می‌شست. عادت داشت قبل از افطار یک لیوان می‌خورد [۲۵، ص ۲۰۷].

- **بادکش**

می‌گوید پشتم درد می‌کند؛ یکی بیاید بادکش کند [۲۵، ص ۲۳۰].

- **درمان سردی**

مادرم می‌گفت: «سردی ت کرده.» و مدام نبات‌داغ به خوردم می‌داد [۸، ص ۷۷].

- **درمان دل درد**

نمی‌دونم چشمه، مدام دل‌درد داره... عرق‌نعنا بهش بدید، معجزه می‌کنه... البته رازیانه هم بد نیست [۸، ص ۱۱۵].

- **درمان سرماخوردگی**

آدم از خنکای سحره که می‌چاد و دو هفته تمام بستش به صمغ عربی، به‌دانه و جوشانده‌های جور و واجور [۸، ص ۱۷۹].

خواب دیدن و تعبیر خواب

در هر فرهنگ و آیینی، «خواب» ارزش و جایگاه معین و ارزشمندی دارد.

خواب دیدن و حوادثی که در رؤیا به نظر انسان می‌رسد، از گذشته‌های بسیار دور توجه آدمیان را به خود جلب کرده است. تقریباً همه اقوام باستانی به تأثیر آن در زندگی آدمی اعتقاد داشته و رؤیای صادق را نوعی کشف و شهود و پیش‌بینی و خبردادن از آینده می‌پنداشتند. نمونه کامل اهمیت آن در نزد اقوام سامی داستان خواب حضرت یوسف است که شرح آن در قرآن کریم (سوره یوسف) آمده است. در ایران نیز، از روزگاران باستان خواب دارای چنین اهمیتی بوده است و داستان‌سرایان، که متوجه تأثیر و نفوذ این عنصر بوده‌اند، از آن بهره فراوان برده و آن را در داستان‌های خود مورد استفاده قرار داده‌اند [ص ۳۱، ۸۱].

در روان‌شناسی غربی نیز، خواب مهم‌ترین ابزار رسیدن روانکاو به ضمیر ناخودآگاه فرد است و در بعضی از مکاتب، خواب مهم‌تر از بیداری است. در بعضی کشورهای آسیایی، خواب‌ها چنان مهم و مقدس‌اند که سرنوشت و زندگی فرد را تعیین می‌کنند. در *حنای سوخته*، *نازلی*، *سرخ‌ی تو از من و چنار دلبتی* به موارد متعدد تعبیر خواب برمی‌خوریم:

خواب‌های شبانه‌اش پر از حضور مار بود. جنگل بود. سیاه و مرطوب. پر از لانه مار [ص ۲۵، ۳۹]. سوراخ لانه‌های مار توی خواب او درشت می‌شوند و او خودش را می‌چسباند به تنه تنومند درختی [ص ۲۵، ۴۰]. خوابیدم و خواب دیدم. خوابم چه روشن بود، عین روز... روز و خواب؟ خواب آب... آب در خواب روشنایی است [ص ۷، ۱۶]. خواب دیدم شما را به طرف تپه‌ای هل می‌دهند. شما صلیب بزرگی روی دوش داشتید... [ص ۲۵، ۱۸۷]. شما هم معتقدید خواب زن چپ می‌زند؟ [ص ۲۵، ۱۸۷]. خواب دیدم با مادر خدایامرمز توی حرم امام رضا هستیم [ص ۲۵، ۲۲۱]. من فقط سه روز قبل از این ماجرا خواب دیدم... خواب دیدم که لباس عروسی شیوا تیره است [ص ۱۶، ۴۵]. اما من حتی خوابشان را درست نتوانستم تعبیر کنم... از بالا مار روی سر ما می‌افتد پایین... مار یک نماد جنسی است... [ص ۱۶، ۶۱]. شیوا هم همان روز خوابی را که همیشه می‌دید به من گفت... [ص ۱۶، ۶۱]. به‌رحال می‌توانستم جوری که هیچ‌کس هیچ خیالی نکند خوابشان را تعبیر کنم [ص ۱۶، ۶۲]. حالا هر شب به خوابم می‌آید محکم پشتم می‌زند... [ص ۱۶، ۶۳]. خوابیدم و خواب دیدم. خوابم چه روشن بود، عین روز... روز و خواب؟ خواب آب... آب در خواب روشنایی است [ص ۱۶، ۶]. خواب دیدم شما را به طرف تپه‌ای هل می‌دهند. شما صلیب بزرگی روی دوش داشتید... [ص ۲۴، ۱۸۷]. می‌رود سراغ کتاب تعبیر خواب مادربزرگت [ص ۲۳، ۳۴]. خواب دیده بود برایش یه کفش بزرگ و راحت آوردی. کتاب مادربزرگ این خواب را تعبیر کرده بود یه بخت خوب و عالی [ص ۲۳، ۳۵]. من فقط سه روز قبل از این ماجرا خواب دیدم.

فال و فال‌گیری و طلسم و جادو

چهل روز قبل از غروب آفتاب در خانه را با آب و جارو آب‌پاشی کنی و سه بار با کف دست آب‌پاشی تا مردی که قراره شوهرت بشه از جلوت رد شه [ص ۷، ۱۶۵]. ماه‌سلطان جامی

برنجی را به طرفش گرفت: این جام را خانم سادات آورده و گفته باید صلوة ظهر بروی حمام و چهل بار با آن آب روی سرت بریزی تا... به جام کوچک و چهل کلید وسطش نگاه کرد... به جام نگاه کرد. روی بدنه اش دعا کنده بودند و توی کنده کاری ها جرم سیاه رنگی بود... [۲۵، ص ۹۵]. بس که جادو جنبل کرده، این مرد خرفت شده [۲۵، ص ۱۹۹]. به قبرستان که رسیدیم، به من بدبخت گفت باید بروی توی مرده شور خانه و بخوابی توی یک تابوت، چهارقل بخوانی و بلند شوی بیایی. بعد یک میخ و یک تکه زغال هم داد دست من گفت تا وقتی دستت به هم نرسیده، از خودت جدا نکن تا آفت بهت نرسد [۲۵، ص ۲۰۰]. صدایش را می شنیدم که می گفت: ای قبرستان! چله عروسم را تو بستان. من تندتند چهارقل خواندم و بلند شدم... دم قبرستان ایستاده بود. یک مشت کشمش به من داد و گفت جای این سلیطه بازی ها تندتند بخور [۲۵، ص ۲۰۱]. مادرش دیروز رفته بود پیش فال گیر و برایش فال غیابی گرفته بود.

و همچنین در *انگار گفته بودی لیلی* صفحه های ۷۶، ۸۴، ۸۹ و ۱۱۷ و در صفحه های ۲۳ و ۴۴ داستان *نازلی*.

اینکه می توانستم فال مادر شیوا را بگیرم و به او بگویم چه اتفاقی قرار است بیفتد [۱۷، ص ۴۷]. مردانی که با تعجب نگاهش می کنند و او مثل فال ورق همه را بر می زند [۱۷، ص ۶۵].

تمایل به پسر دار شدن

سر شکم دومم که باز دختر زاییدم و آقا سور می داد، باز پیچچه ها سر گرفت، که حیف، سور را برای پسر تدارک دیده بود [۷، ص ۴۷]. همین جور عالم دمغ بود تا دوباره پسر زایید و نیشش باز شد [۷، ص ۴۸]. حلوا نذر کردم که از حمام پسر زاییدم که برگشتم، سه تا جلت خرما را حلوا کنم [۷، ص ۴۸]. ان شاء الله روزی تو... به پسر که اسم برادرم را زنده کند [۷، ص ۲۲۱]. بعد از اینکه زهره را زاییدم، مادر بزرگت سر زبان ها انداخت که دختر زاست... هی نشست زیر پای پدرت که بیا و از خیر این زن بگذر... [۲۵، ص ۱۹۹].

کارکرد باورهای عامه

هدف از ذکر این کارکردها، ذکر فوایدی است که بر اثر درج یا انعکاس باورهای عامه به این دو داستان، ارزش و غنا بخشیده است:

- انعکاس باورهای عامه بر صمیمیت نثر افزوده و باورپذیری داستان ها را بالا برده است. نثر در پی بهره گیری از باورهای عامه جذاب، صمیمی و گرم شده است.
- دین و کارکردهای مؤثر آن به ساده ترین وجهی برانگیزاننده و تأثیرگذار بیان شده است.
- روش بیان روایت، با شیوه حکایت در حکایت- که زاده باورهای عامه است- ضمن تعلیق بیشتر، محکم تر و عمیق تر شده است. همچنین این عناصر در فضا سازی داستان و تداعی وضعیت و حالات شخصیت ها و عناصر داستان بسیار مؤثرند.

- انعکاس رفتارها و کردارهایی که انسان‌ها با آن خو گرفته‌اند، در قالب شخصیت‌ها و صحنه‌های داستان باعث ایجاد نوعی همزادپنداری در مخاطب می‌شود. از این رو، بیان کنش‌هایی چون اسپند دود کردن و نذری دادن، خواننده را به متن نزدیک می‌کند.
- طرح برخی باورها به منزله تأیید آن‌ها نیست؛ بلکه گاه برعکس با بزرگ‌نمایی آن‌ها نقدی پنهان علیه این باورها صورت گرفته است.

عناصر ادبیات عامه

یکی از ویژگی‌های ادب عامه سادگی زبان و بهره‌وری از امکانات زبان شکسته و محاوره است. ادبیات عامه بومی‌گرا و اقلیمی است. همچنین، مثل یکی از قالب‌های مهم ادبیات عامه شمرده می‌شود. همه این امکانات زبانی در این دو داستان استفاده شده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

واژگان و اصطلاحات محاوره

مادر شوهرش گرم‌خانه وسطی را قرق کرده بود [۷، ص ۱۲]. شوهر الدنگش باز برای بردن مقداری پول یا تکه‌ای از طلای زنش آمده [۷، ص ۶۰]. شروع بیرون اومدن کارمندا از ساختمون، فلنگو می‌بست [۷، ص ۷۸]. به خاطر حرف‌های خاله‌زَنکی مرا گذاشتی رفتی [۲۵، ص ۵۵]. صدای لخلخ دمپایی‌های ماه‌سلطان شنیده شد [۲۵، ص ۱۰]. من سرسنگین جواب می‌دهم [۱۷، ص ۳۴]. کنار دره رو به صخره‌های بلند در سرمای بی‌پیر [۱۷، ص ۵۶]. معلوم بود زمانی جای خیلی باف‌های بوده [۸، ص ۱۱۹]. من حوصله این نازچسک‌ها را ندارم [۸، ص ۱۱۵]. کاربرد واژگان محاوره در این داستان‌ها بسامد بالایی دارد؛ به نحوی که صفحه‌ای یافت نمی‌شود که خالی از این اصطلاحات و واژگان باشد. کلمات و فعل‌هایی مانند: وِزوز کردن، لبورچیدن، زل‌زدن، فلنگوبستن، وارفتن، لنگه هم بودن، اراجیف، خناق و... .

واژگان و اصطلاحات شیرازی در حنای سوخته

که {فک پایین}: کِهَهْ آویزانم به سرم سنگینی می‌کند [۷، ص ۲۲]. آرگ {فک بالا}: و آرگم مثل چوب خشکیده [۲۲]. بالِ قالی {لبه‌های فرش}: بالِ قالی را بالا بزن روی فرش نریزد [۴۴]. اَمُخته {مأنوس}: می‌خواست اَمُخته کتاب باشم [۴۵]. جُلَت {سینی}: سه تا جُلَت خرما را حلوا کنم [۴۸]. تَلِیس {خیس}: تَلِیس عرق شدم تا با آرد و روغن ورز دادم [۴۸]. گُله‌جا {جای کوچک}: انگار که تمام اتاق همان یک گُله‌جا را داشته باشد [۵۰]. گلوپ {لامپ}: انگار دوتا گلوپ سبز کوچک روشن بر دیواره سینه آخوره [۶۴] همچنین، واژگانی نظیر «آته، ت‌نجه، تَنگ، دلالگی، گمپ‌گلی، پلاچ و... از این جمله‌اند.

ضرب‌المثل

نویسندگان داستان‌ها در جای‌جای داستان‌هایشان به استفاده از امثال و ضرب‌المثل‌ها پرداخته‌اند. در اینجا، ابتدا به تعریف مثل می‌پردازیم و سپس نمونه‌های امثال را می‌آوریم:

امثال و تعبیرات و اصطلاحات رایج در میان هر قوم و ملت یکی از ارکان مهم زبان و ادب آن قوم و نموداری از ذوق و قریحه و صفات روحی و اخلاقی و تصورات و رسوم و عادات آن قوم است. اغلب، امثال در لباس استعاره یا کنایه و یا در قالب کلامی موزون و دلنشین بیان شده است و حاوی اندیشه‌های عمیق و سودمند یا انتقادی شدید و طنزآمیز از رفتار و گفتار آدمیان و نابسامانی‌های اخلاقی وضع غلط جامعه هستند. این امثال را در روزگاران گذشته مردمانی با ذوق و حساس و شوخ‌طبع و نکته‌سنج و علاقه‌مند به تربیت و هدایت مردم ساخته‌اند [۲۷، ص ۱۷].

یان رییکا معتقد است: «ضرب‌المثل‌ها منبع خوبی درباره مفهوم‌های اخلاقی عامه مردم ایران است.»

آبشون به یک جو نمی‌رود [۷، ص ۶۵]؛ نه سیخ بسوزه، نه کباب [۷، ص ۸۴]؛ بند رو آب دادن [۷، ص ۸۹]؛ از زیر بُته عمل اومدن [۷، ص ۹۳]؛ مو از ماست کشیدن [۷، ص ۹۶]؛ راه بازه و جاده دراز [۷، ص ۱۲۸]؛ در امر خیر حاجت هیچ استخاره نیست [۷، ص ۱۶۶]؛ شکم گشنه تعارف برنمی‌داره [۷، ص ۱۷۱]؛ چوب خدا صدا نداره، وقتی بزنه دوا نداره [۲۵، ص ۳۴]؛ بدخواه گسان هیچ به مقصد نرسد/ یک بد نکند تا به خودش بد نرسد [۲۵، ص ۵۸]؛ احتیاط شرط عقل است [۲۵، ص ۱۱۲]؛ اگر دنیا را آب ببرد، تو را خواب می‌برد [۲۵، ص ۱۲۶]؛ می‌افتی آنجا که عرب نی انداخت [۲۵، ص ۱۵۴]؛ بادمجان بم آفت ندارد [۲۵، ص ۱۹۵]؛ مار تو آستین پرورش دادن [۲۵، ص ۲۰۹]؛ برای نهادن چه سنگ و چه زر [۲۵، ص ۲۲۲]؛ سحرخیز باش تا کامروا باشی [۲۵، ص ۱۱۷-۵۱]؛ کار بی‌جا مال خره [۲۵، ص ۵۲]؛ آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است [۲۵، ص ۱۰۹]؛ صلاح کار خویش خسروان دانند [۲۵، ص ۱۴۷]؛ کورکور رو پیدا می‌کنه، آب گودال رو [۲۵، ص ۱۹۷]؛ همه راه‌ها به روم ختم می‌شه [۲۵، ص ۲۲۲]؛ خودش رو می‌زد به کوچه علی‌چپ [۲۵، ص ۲۲۴]؛ دو صد گفته چون نیم‌کردار نیست [۲۵، ص ۲۳۰]؛ خشک و تر باهم می‌سوزن [۲۵، ص ۲۳۲]؛ با یه دست نمی‌شه دو تا هندوانه بلند کرد [۲۳، ص ۵]؛ هرآنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر [۲۳، ص ۴۱]؛ خواستن، توانستن است [۲۳، ص ۶۴]؛ ببینم شاخ غول رو می‌شکنی یا نه؟ [۱۷، ص ۱۴]؛ کلاهت رو بچسب باد نبره [۸، ص ۱۹۲]؛ چاقو دسته‌اش رو نمی‌بره [۸، ص ۲۰۰]

شخصیت‌های ادب عامه

ادبیات عامه شامل شخصیت‌ها و تیپ‌های خاصی است که از عوامل جذابیت آن شمرده می‌شود؛ تیپ‌هایی نظیر فال‌بین، کف‌بین، دانه‌گیر، خواب‌گزار، دعانویس، جن‌گیر و جز آن‌ها. در حنای سوخته و چنار دالیتی به اقتضای داستان، تیپ‌های متعددی حضور دارند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

- دعانویس

پیش‌ترها توی بازارچه مسگرها دهانه‌ای داشت که در آن زنجیرهای درشت و ریز، زنگوله‌های برنجی و جام‌های دعا می‌فروخت [۷، ص ۲۹]. ... شاید اشتباه شده و نقشی گرفته که طلسم‌ها و دعاهایش برای از آب و تاب انداختن بچه‌های ناآرام و گرگرو حک شود، یا یکی از این جام‌های باطل‌السحر [۷، ص ۳۰]. سحر و افسون حک شکل‌ها و آیاتی که از یک دور تسبیح بیشتر نیستند [۷، ص ۳۷]. می‌خواستیم از پدر بخواهیم که دعای مهر و محبت را دورادورش حک کند و نقشی تقریبی آن‌گونه که برایش ادعا می‌کردم که در خواب دیده‌ام برگزینش، با تمام تعویذها، طلسم‌ها و آیاتی که زنی را در چشم مردی خواستنی می‌کند جامم را که داشتیم دلم قرص بود [۷، ص ۳۸]. به اتاق برگشت و جام باطل‌السحر را از تخت برداشت و به حمام رفت. شیر آب درون وان را باز کرد و پیراهنش را از سر شانه‌ها پایین انداخت... جام را پر کرد و بر سر ریخت. سر و صورت و گردنش را به آب سپرد و بعد گذاشت تا آب از شانه‌های راست و چپش تا لیزی لعاب زیر پنجه‌های پایش را بپوشاند [۷، ص ۳۹]. صد جور دعا توی متکا و یخ‌دان و پستویم گذاشتم [۲۳، ص ۴۸]. سر ماه سوم، با مادرم رفتیم پیش آقا رسول فال‌گیر. به مادرم گفتم کار از محکم‌کاری عیب نمی‌کند. هفت رنگ ابریشم خام و یک قفل ریزه هم خریدم. آقا رسول شکمم را با جوهر قرمز جدول‌بندی کرد و با جوهر آبی پر کرد از عدد و نوشته، ابریشم‌ها را هم به هم تابید و انداخت سرش و بست... [۲۳، ص ۱۴۸].

- فال‌بین

دیروز جلوی حرم دادم یه فال‌گیر برام فال حافظ گرفت. قفس‌داره گفت از دور یه خبر خوش بهت می‌رسه [۱۷، ص ۱۷۶].

- دانه‌گیر

من و دو نفر... را فرستادند توی کوچه پس‌کوچه‌های پایین شهر دنبال یک نفر دانه‌گیر باقی‌مانده از عهد عتیق... مردیکه شیاد چنان دهانش را چسبانده بود به دماغ بهادرخان و مک می‌زد که انگار پستان مادرش. و هر از گاهی دانه برنج ریزشده‌ای، نیمه ماش له‌کرده‌ای را همراه با مف و ذره‌های مو تف می‌کرد در کاسه لعابی، دست آخر هم سه تا کرم پین‌پینی سفید [۷، ص ۶۱].

کارکرد عناصر ادبیات عامه

هدف از بیان کارکردهای عناصر ادب عامه، فوایدی است که این عناصر برای داستان‌ها داشته‌اند. تأمل در ادب عامه در این داستان‌ها خواننده را به این نکات متذکر می‌شود:

- زبان محاوره نثر را صمیمی و جذاب و همراهی خواننده با متن داستان را دلپذیر و جالب می‌کند؛
- بهره‌گیری از واژگان و اصطلاحات بومی و محلی داستان، در بومی‌سازی فضای داستان بسیار مؤثر است. بی‌شک، گستره دایره واژگانی دست‌نویسندگان را برای به‌گزینی باز گذاشته است؛

- حضور شخصیت‌های تپیک ادب عامه، نثر داستان‌ها را به فضای نمایشی نزدیک‌تر کرده است؛
- کاربرد مناسب مثل در هر شش اثر به ایجاز و روانی نثر کمک کرده است.

نتیجه

- شیوه انعکاس فرهنگ مردم در داستان‌های پروین‌روح، شریف‌زاده، پیرزاد، شاملو و روانی‌پور با توجه به خصوصیات فردی آن‌ها متفاوت است. هر پنج نویسنده در بیان اندیشه‌های اجتماعی، مذهبی خود از فرهنگ مردم سود جستند. یافته‌های این مقاله به صورت خلاصه چنین است:
۱. باورهای اجتماعی و عناصر ادبیات عامه، به‌منزله دست‌مایه و بن‌مایه‌ای برای پدیدآوردگان آثار ادبی است؛
 ۲. اصالت فرهنگی و ادب‌ورزی ایرانیان، فاصله میان ادب توده و ادب رسمی را کم کرده است و گذشته ادبیات آن پشته‌های شایسته‌ای برای آفرینش متون معاصر و آینده است؛
 ۳. از آنجا که یک رمان‌نویس ناگزیر است در طی داستان خود پاره‌ای از افکار و درونیاتش را حمل بر قهرمان قصه کند، بسامد بالای آمیختگی افکار و فرهنگ عامیانه با خرافات در آثار جای بررسی و تأمل دارد؛
 ۴. زنان قهرمان داستان‌ها، که از هر نوع سطح و طبقه‌ای در آن‌ها دیده می‌شود، همیشه برای غلبه بر ترس محیطی یا فرار از ناکامی‌ها و جهل جامعه است که به خرافات پناه می‌برند و این‌گونه به دنبال تسکین، تلقین، انتقال شر و دفع ضررند. فال‌بینی، طلسم و جادو و تعبیر خواب بالاترین بسامد را در استفاده از افکار و معتقدات عامیانه در داستان‌ها داشت؛
 ۵. انعکاس باورهای خرافی در *حنای سوخته* به‌منزله تأیید و تصدیق آن‌ها یا دست‌کم همه آن‌ها نیست؛ بلکه نویسنده با فضاسازی، درشت‌نمایی و بهره‌گیری از اغراق و مبالغه، آن‌ها را به چشم آورده تا جامعه دقیق‌تر به آن‌ها بنگرد و شیوه صحیح را برگزیند؛
 ۶. نثر داستانی پروین‌روح سرشار از مواد جامعه‌شناختی و فرهنگ بومی مردم شیراز است و با در نظر گرفتن آثار داستانی او و اهمیت آن‌ها از لحاظ داستان‌نویسی، به‌راحتی می‌توان میراث فرهنگی، زبانی، فکری، هنری و ادبی موجود در نوشته‌های او را شناسایی کرد و به‌منزله گنجینه‌ای از ادبیات عامیانه تگهداری کرد. ماجراهای داستان در مجموعه *حنای سوخته* در فضایی سنتی رخ می‌دهد تا فضایی مناسب برای نقد سنت پدید آید. مواجهه سنت سنگواره‌شده و تجدد در ساختار این داستان‌ها به صورت توصیف حال‌وهوایی بومی در فرم داستان نوی جهان تجلی می‌یابد؛
 ۷. چنان‌دالبته سرشار از موارد و ابعاد فرهنگ عامیانه مذهبی مردم ایران است که به نوعی

نشان از سادگی و صفای باطن آنهاست. شریف‌زاده در کتاب خود توانسته است تفکرات و اعتقادات سنتی مردم را، که در باورهای دور ریشه دارد، به زیبایی به تصویر بکشد و این‌گونه نشان داده است که اعتقادات مذهبی مربوط به قشر و دوره خاصی نیست، بلکه مردم ما در هر گروه و طبقه یا دوره زمانی که باشند، همچنان مذهب و مراسمات مذهبی جزء جدایی‌ناپذیر از زندگی ایشان است. ماجرای داستان در حال‌وهوای انقلاب و روزهای درگیری داخلی می‌گذرد. با وجود آنکه موضوع داستان جدید و به‌روز است، نویسنده تلاش می‌کند به بهانه‌های مختلف قهرمان داستان را درگیر آداب و معتقدات سنتی کند. همان‌گونه که از نام کتاب برمی‌آید، داستان براساس تفکری قدیمی شکل گرفته است؛

۸. روانی‌پور در *نازلی* تلاش کرده است به نوعی سنت و مدرنیسم را در مقابل هم قرار دهد که درنهایت غلبه با سنت است و قهرمانان داستان به سوی فرهنگ نیاکان خود و اصالت تمدن بومی و ایرانی خود باز می‌گردند؛

۹. داستان‌های پیرزاد و شاملو در فضایی واقعی می‌گذرد و در آن‌ها برش‌هایی از زندگی با همه آداب و رسوم سنتی و عامه به نمایش در آمده است؛

۱۰. داستان‌ها موفقیت خود را تا حد زیادی مرهون به‌کارگیری باورها و عناصر ادبیات عامه است. این عناصر به ملموس کردن و قابل فهم کردن داستان‌ها برای مخاطب کمک کرده است، زیرا به شکل استحاله‌شده در زندگی مردم جاری‌اند.

منابع

- [۱] استوتزل، ژان (۱۳۷۱). *روان‌شناسی اجتماعی*، ترجمه علی محمد کاردان، تهران: دانشگاه تهران.
- [۲] انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم؛ ظریفیان، محمود (۱۳۷۱). *گذری و نظری در فرهنگ مردم*، تهران: اسپرک.
- [۳] _____ (۱۳۵۲). *تمثیل و مثل*، تهران: امیرکبیر.
- [۴] انوری، حسن (۱۳۸۱). *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران: سخن.
- [۵] پاکدامن، محمدحسن (۱۳۷۸). *جامعه در قبایل خرافات*، مشهد: مرندیز.
- [۶] پروین‌روح، شهلا (۱۳۸۲). *حنای سوخته*، تهران: آگه، چ ۲.
- [۷] پیرزاد، زویا (۱۳۸۱). *سه کتاب*، تهران: مرکز.
- [۸] ثروت، منصور؛ انزابی‌نژاد، رضا (۱۳۷۷). *فرهنگ لغات عامیانه و معاصر*، تهران: سخن.
- [۹] ثروت، منصور (۱۳۷۵). *فرهنگ کنایات*، تهران: سخن، چ ۲.
- [۱۰] جاهودا، گوستاو (۱۳۶۳). *روان‌شناسی خرافات*، ترجمه محمدتقی براهنی. تهران: نو.
- [۱۱] جمال‌زاده، محمدعلی (۱۳۸۳). *فرهنگ لغات عامیانه*، تهران: سخن.
- [۱۲] جمشیدی‌پور، یوسف (۱۳۴۷). *فرهنگ امثال فارسی*، تهران: کتاب‌فروشی فروغی.

- [۱۳] خوانساری، آقا جمال (۱۳۴۹). *عقاید النساء*، تهران: طهوری.
- [۱۴] داویدیان، ه؛ غلامحسین ساعدی (۱۳۴۴). «آل و ام الصبیان»، س ۱۶ ش ۱، تهران: سخن.
- [۱۵] دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۴). *امثال و حکم*، ج ۳، تهران: سپهر.
- [۱۶] روانی‌پور، منیرو (۱۳۸۱). *نازلی*، تهران: نشر قصه.
- [۱۷] روح‌الامینی، محمود (۱۳۶۴). *گرد شهر با چراغ*، تهران: زمان، ج ۲.
- [۱۸] _____ (۱۳۶۵). *زمینه فرهنگ‌شناسی*، تهران: عطار.
- [۱۹] ستاری، جلال (۱۳۷۹). *درباره فرهنگ*، تهران: انتشارات اداره کل وزارت فرهنگ و هنر.
- [۲۰] _____ (۱۳۸۱). *زمینه فرهنگ مردم*، تهران: ویراستار.
- [۲۱] سمائی، مهدی (۱۳۸۲). *فرهنگ لغات زبان مخفی*، تهران: مرکز.
- [۲۲] شاملو، سپیده (۱۳۸۵). *سرخ‌تواز من*، تهران: مرکز.
- [۲۳] _____ (۱۳۷۹). *انگار گفته بودی لیلی*، تهران: مرکز.
- [۲۴] شریف‌زاده، منصوره (۱۳۹۰). *چنار دالیتی*، تهران: قطره.
- [۲۵] شعربافیان، حمیدرضا (۱۳۸۲). *باورهای عامیانه در ایران به گزارش سیاحان غربی*، مشهد: محقق.
- [۲۶] شکورزاده، ابراهیم (۱۳۸۰). *دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آن*، مشهد: آستان قدس رضوی.
- [۲۷] کرمانی، ناظم‌الاسلام (۱۳۴۹). *تاریخ بیداری ایرانیان*، به کوشش سعید میرجانی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- [۲۸] ماسه، هانری (۱۳۵۷). *معتقدات و آداب ایرانی*، ترجمه مهدی روشن‌ضمیر، تهران: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایرانی.
- [۲۹] میرعابدینی، حسن (۱۳۸۰). *صد سال داستان‌نویسی ایران*، تهران: چشمه.
- [۳۰] محجوب، محمدجعفر (۱۳۸۶). *ادبیات عامیانه ایران*، تهران: چشمه.
- [۳۱] حاج سید جواد، صدر و دیگران (۱۳۸۷). *دایرةالمعارف تشیع*، تهران: محبی.
- [۳۲] نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸). *فرهنگ فارسی عامیانه*، تهران: نیلوفر.
- [۳۳] هدایت، صادق (۱۳۵۶). *نیرنگستان*، تهران: چاپخانه زیبا.